

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۱۷۵-۲۰۳»
پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۷۱/۱
پاییز و زمستان ۱۳۹۳، Knowledge, No.71/1

شاخصه‌های نوع طبیعی و ارتباط آن با ذات

سکینه کریمی*

امیر احسان کرباسی زاده**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۱۰

چکیده

مسئله انواع طبیعی در زمره مسائل پیچیده و عمیق فلسفی است، که از یک سو با مسئله افراد و از سوی دیگر با مسئله «ذات» گره خورده است. در این مسئله، نام‌گرایان با اصیل دانستن افراد و برشمردن ویژگی‌های مشترک میان آنها، هرگونه هویت هستی‌شناختی برای انواع را نفی می‌کنند. در مقابل، واقع‌گرایان به وجود انواع طبیعی با الزامات خاصی باور دارند و تلاش می‌کنند طبقه‌بندی افراد را تحت انواع طبیعی، براساس ویژگی‌های ذاتی توجیه نمایند. در مقاله حاضر، نخست، بر مبنای تمایز این دو دسته از فلاسفه، دو دسته شاخصه برای انواع طبیعی گزارش می‌شود. سپس، این شاخصه‌ها در تحلیل آراء برد که با توجه ویژه نسبت به مفهوم «ذات» میان نظر ارسطو و ذات‌باوران معاصر از جمله کریپکی و فاین مشترکاتی یافته است؛ مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. آن‌گاه، بر اساس یگانه‌نگاری نوع طبیعی و تمام‌الذات اشیاء، شاخصه‌های شش‌گانه واقعی و مطلق بودن، دارای ذات متعین (تمام‌الذات) بودن، پایگانی بودن، غیر قابل تغییر بودن، تحت مقولات سه‌گانه جای گرفتن و شرکت کردن در طرفین این‌همانی‌های نظری برای انواع طبیعی پیشنهاد می‌شود.

واژگان کلیدی: انواع طبیعی، ضرورت، ذات، ذات‌باوری، نام‌گرایان، واقع‌گرایان.

*. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی، عضو باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. آدرس الکترونیک:

karimi_sakineh12@yahoo.com

** استادیار گروه فلسفه، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. آدرس الکترونیک:

amir_karbasi@yahoo.com

مقدمه

طبقه‌بندی اشیاء، امری است که روزمره به‌طور شهودی آن را درمی‌یابیم. بسیاری از این طبقه‌بندی‌ها، به نظر عموم مردم، واقعی است. مثلاً تمایز زنبور گرده‌افشان از زنبور عسل، تمایز طلا از نقره و تمایز باکتری وبا از باکتری طاعون همه نمونه‌هایی از این طبقه‌بندی‌های شهودی است. چنین تقسیم‌بندی‌هایی از طبیعت، برحسب نمود اشیاء عینی صورت گرفته‌است و ما به‌طور شهودی می‌یابیم که این طبقه‌بندی‌ها همانند طبقه‌بندی انجام شده بر حسب شکل، اندازه و کاربرد اشیاء در یک فروشگاه، آشپزخانه، کتابخانه و مانند آن نیست. اکنون نظیر این پرسش‌ها شکل می‌گیرد که طبقه‌بندی که درباره «انواع طبیعی» انجام می‌شود چه تفاوتی با طبقه‌بندی‌های روزمره در خانه و فروشگاه دارد؟ اطلاق وصف «طبیعی» بر این طبقه‌بندی‌ها به چه معناست؟ و شرایط عضویت اشیاء، در این گونه طبقه‌بندی‌ها چیست؟ پاسخ فلاسفه و سایر دانشمندان به این پرسش‌ها و پرسش‌هایی از این دست، باعث شده است که مسئله انواع طبیعی شکلی پیچیده به‌خود بگیرد. در میان فلاسفه، دو دیدگاه برجسته درباره این مسئله وجود دارد.

دسته‌ای از فلاسفه مانند کواپن و بوید، طبقه‌بندی‌های اشیاء را برپایه ویژگی‌های مشترک پایه‌گذاری کرده‌اند و چنین طبقه‌بندی‌هایی را طبقه‌بندی طبیعی قلمداد می‌کنند. این دیدگاه که با دیدگاه نام‌گرایانه در باب انواع طبیعی سازگار است، انواع طبیعی را ساخته و پرداخته زبان یا معرفت ما می‌داند. در این نگاه، میان ویژگی‌های یک شیء رجحان و برتری وجود ندارد تا آنها را به «ذاتی» و «عرضی» تقسیم نماییم.

در مقابل، دسته دیگر از فلاسفه نظیر کریپکی، پاتنم، برد و الیس «ویژگی‌های ذاتی» را اساس طبقه‌بندی اشیاء، تحت انواع طبیعی می‌دانند. این دسته انواع طبیعی را به‌عنوان هویتی مستقل و دارای ذات می‌پندارند. علاوه بر این، در نظر آنها هر امر ذاتی وابسته به یک نوع، با همه افراد همان نوع اتحاد دارد و شرط لازم و کافی برای آن‌که فرد یک نوع، فرد آن نوع خاص باشد، آن است که آن شیء، ویژگی ذاتی یا مجموعه‌ای از آن ویژگی‌های ذاتی را در خود داشته باشد.^۲ مثلاً ادعای پاتنم در ارتباط با ذات افراد آن است که هر یک از ویژگی‌های ذاتی هر هویتی متعلق به نوع (یا انواعی) طبیعی است که به‌طور بالفعل آن فرد متعلق به آن نوع است. این ادعا با ذات‌باوری انواع طبیعی قرابت دارد زیرا از منظر پاتنم، داشتن ویژگی P بخشی از ذات نوع K است و به‌طور ضروری، هر عضوی یا نمونه‌ای از

1 . Ellis172 :2005

2 . Bird 2009:497-498

سکینه کریمی، امیر احسان کرباسی‌زاده

نوع K دارای ویژگی P است.^۱ مثلاً عدد اتمی طلا ۷۹ است و این ویژگی برای طلا ضروری است. اما نکته مبهم در ادعای پاتنم آن است که چرا ویژگی‌های ذاتی علت قرار گرفتن یک شیء تحت یک نوع طبیعی است؟

ذات‌باوران به این پرسش پاسخ‌های گوناگونی داده‌اند. در این میان، برایان الیس از جمله ذات‌باوران معاصر که شاخصه‌هایی را برای انواع طبیعی مطرح نموده است. الکساندر برد نیز، در تحلیل هستی‌شناختی انواع طبیعی تلاش‌های قابل توجهی کرده است. وی از مفهوم «تمام‌الذات»^۲ بهره جسته، به تکمیل نظریه ذات‌باوری الیس می‌پردازد. به نظر برد، ایده ارسطو، کرییکی و فاین مشترکاتی دارد که می‌تواند او را به سمت دست‌یابی به ویژگی‌های ذاتی و تمام‌الذات اشیاء رهنمون شود.

در این مقاله، پس از تحلیل و بررسی شاخصه‌های نوع طبیعی برپایه ویژگی‌های مشترک و ویژگی‌های ذاتی شاخصه‌های شش‌گانه‌ای معرفی می‌شود که با نظر به «تمام‌الذات» اشیاء تنظیم شده‌است. محور اصلی مبحث انواع طبیعی مربوط به دو مفهوم «نوع بودن» و «طبیعی بودن» است. به همین دلیل شایسته است قبل از ورود به بحث، نخست، مقصود خود را از این مفاهیم آشکار سازیم.

نوع بودن و طبیعی بودن

نخستین مسئله درباره انواع طبیعی، به پرسش از نوع بودن آنها باز می‌گردد. در واقع، مسئله اصلی آن است که چه چیزی یک نوع را، نوع می‌سازد و تفاوت مجموعه، طبقه، دسته و نظایر آن، با یک «نوع» چیست. این مسئله وقتی اهمیت بیشتری می‌یابد که برخی در وجود انواع تردید نموده، مجموعه‌ها، طبقات یا گروه‌های اختیاری را جایگزین مناسبی برای آنها می‌دانند. در میان فلاسفه، جان استوارت میل با بیان مثالی درصدد است نشان دهد، طبقه‌بندی اشیاء در قالب انواع طبیعی از حیثه اختیار ما خارج است. به نظر او، با وجود این‌که، گلبول‌های سفید خون، گچ‌ها، ابرها، ستاره‌های دنباله‌دار و کوتوله‌های سفید، اشیائی سفیدند اما آنها را تحت یک نوع واحد طبقه‌بندی نمی‌کنیم.^۳ در عین حال، همه اسب‌ها، با هر رنگ، تیره و نژادی، در یک گروه قرار می‌گیرند. بنابراین، اسب‌ها یک

1 . Putnam 1975: 146-148

2 . full essence.

۳ . شایان ذکر است، اگر رنگ‌ها را بتوان با طول موجشان بیان کرد، می‌توان آن‌را وجه مشترک بین اشیاء مذکور در نظر گرفت.

«نوع طبیعی» هستند و اشیاء سفید؛ یک طبقه، مجموعه، گروه یا دسته اختیاری هستند.^۱ با این وصف، انواع طبیعی هویاتی مستقل در جهانند. به طوری که، وجود آنها به تفسیر، ارجاع و آگاهی ما از اشیاء وابسته نیست و ما نیز به طور شهودی آنها را می‌یابیم. چنین دیدگاهی به دیدگاه «واقع‌گرایی» درباره انواع طبیعی مشهور است.^۲

در مقابل، نام‌گرایان معتقدند، حاصل باور به گزاره «انواع طبیعی وجود دارد»، در هر صورت، به دیدگاه‌هایی نظیر قراردادگرایی و برساخت‌گرایی درباره انواع طبیعی می‌انجامد و انواع طبیعی محصول چنین فرآیندی است. آنها فکر می‌کنند اساس شکل‌گیری انواع، نوعی «قرارداد» یا «توافق» بر سر «ویژگی‌های مشترک» است. مثلاً همان مجموعه اشیاء سفید در صورتی که توسط افراد اجتماعی قرارداد شود می‌تواند یک نوع باشد.^۳

مسئله دوم با مفهوم «طبیعی بودن» انواع پیوند دارد. سخن گفتن از طبقه‌بندی طبیعی اشیاء، عهده‌دار روشن ساختن آن است که شرایط عضویت اعضای یک طبقه طبیعی که تحت یک نوع قرار گرفته‌اند، چیست و چه چیزی انواع طبیعی را «طبیعی» می‌سازد. نام‌گرایان در نزاع با واقع‌گرایان که طبیعی بودن عضویت اعضاء را با هویت هستی‌شناختی انواع تبیین می‌نمایند، براین باورند که در طبقه‌بندی اختیاری، شاخصه و ملاک عضویت در یک طبقه، «ویژگی‌های مشترک» و شباهت‌های میان اعضاء است. همان‌طور که گذشت، دو شیوه تحلیل متمایز این دو گونه طبقه‌بندی، مبنای شکل‌گیری دو رویکرد مهم درباره طبقه‌بندی اشیاء در میان فلاسفه گشته است.^۴

با این توضیح روشن می‌شود که اگر انواع طبیعی هویاتی مستقل در جهان باشند و وجود آنها به تفسیر، ارجاع و آگاهی ما بستگی نداشته باشد و تقسیمات طبیعی عینی از اشیاء تحت انواع وجود داشته باشد، اولاً «انواع طبیعی» دارای شاخصه‌هایی است که از غیر آن متمایز است (در پاسخ به پرسش از نوع بودن) و ثانیاً با تعیین این شاخصه‌ها، پرده از ابهام شرایط عضویت در یک نوع طبیعی نیز برداشته می‌شود (در پاسخ به طبیعی بودن). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این دو مسئله اگرچه از یکدیگر متمایز هستند، با یکدیگر پیوند وثیقی دارند. زیرا پاسخ‌گویی به هر یک از آنها، پاسخ دیگری را دربر خواهد

1 . Mill 1884: 122-123

۲ . در این‌جا مقصود نوعی واقع‌گرایی نسبت به انواع طبیعی است که اولاً آنها را مستقل از ادراک و زبان لحاظ می‌کند. ثانیاً از اتخاذ موضع نسبت به کلیات اجتناب می‌ورزد (Bird 2009: 503).

3 . Bird 2009: 500

4 . Hawley&Bird 2011: 205-207

داشت. اکنون مسئله پیشاروی ما آن است که این شاخصه یا شاخصه‌ها چیستند و آیا قادرند شرایط عضویت اعضای خود را به‌وضوح مشخص نمایند؟

شاخصه‌های انواع طبیعی؛ برپایه ویژگی‌های مشترک

برخی فلاسفه مانند لاک، هیوم و بارکلی معنای واژگان دال‌بر انواع طبیعی را منبعث از یک نوع نام‌گرایی مشوب دانسته، به‌طور کلی، تعیین هستی‌شناختی آنها را انکار می‌کنند. این افراد بر این باورند که خاستگاه تقسیم‌بندی‌های موجود در جهان درباره واقعیت و مفهوم انواع طبیعی، واژگان به‌کار گرفته‌شده متناسب با زندگی فردی، اجتماعی، اقتصادی و نظایر آن است. از نظر آنها جهان فی‌نفسه، مخلوطی نامتمایز است و مفاهیمی مانند انواع طبیعی در طبقه‌بندی اشیاء در جهان نقشی ندارند. همچنین، میان هیچ یک از اوصاف شیء که به‌شیوه تجربی کشف می‌شود، تمایزی وجود ندارد که برخی از آن ویژگی‌ها، عنوان ویژگی‌های ذاتی را به دوش بکشند و لازم باشد تا ما با اسناد به چنین ویژگی‌هایی از تمایز طبیعی بین آنها سخن بگوییم. در حقیقت، این فلاسفه به دنبال برقراری رابطه میان انواع طبیعی و ویژگی‌های ذاتی اشیاء نیستند، زیرا تمایلی ندارند به مسئله «ضروری بودن» رابطه میان آن دو بپردازند. به‌بیانی دیگر، از نظر این فلاسفه نمی‌توان از رابطه انواع طبیعی و ویژگی‌های ذاتی سخن گفت زیرا هر ویژگی ذاتی مشیر به نوعی «ضرورت» در طبیعت است. در حالی که، هیچ نوع ضرورت متافیزیکی در جهان برای اشیاء متصور نیست. آنها در تقریری که از آراء هیوم می‌کنند، او را منکر چنین ضرورتی می‌دانند. این فلاسفه و پیروان آنها، ادعا می‌کنند می‌توانند اشیاء را بر مبنای «ویژگی‌های مشترک» طبقه‌بندی نمایند و بر این مبنای شاخصه‌هایی را طرح می‌کنند تا بدون این‌که به ذاتی یا ضروری بودن یک یا چند ویژگی تعهد بدهند، شرایط عضویت اعضای را در طبقه‌بندی‌های اختیاری تبیین نمایند. برد این شرایط را به شرح زیر برمی‌شمارد:^۳

اعضای یک نوع طبیعی در برخی ویژگی‌ها مشترکند؛

کوااین از برجسته‌ترین فلاسفه‌ای است که اشیاء را برحسب «ویژگی‌های مشترک»

۱. در این رابطه، این اندیشمندان با نظیر این مسائل مواجهند که «چگونه می‌توان وجود ضرورت‌های بدیهی نظیر این‌همانی اشیاء با خودشان را در جهان نادیده گرفت؟» لیکن پرداختن به این موضوع، خارج از حوصله بحث حاضر است و ما آن را به پژوهشی دیگر وا می‌نهمیم.

2. Mumford 2004, 110.

3. Bird & Tobin 2009, URL

طبقه‌بندی می‌نمایند و انواع طبیعی را مجموعه‌هایی از ویژگی‌های مشترک می‌داند.^۱ به نظر او، مجموعه‌ها هویتاتی هستند که در همه جا حاضرند و هر طبقه‌بندی منسجمی به واسطه مجموعه‌ای از اشیاء طبقه‌بندی شده، متعین شده‌است. بنابراین انواع به‌خودی خود چیزی نیستند و آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، شباهت افراد در اقسام این مجموعه‌هاست. او نسبت بین شباهت‌ها را این‌گونه بیان کرد که a بیشتر شبیه b است تا این‌که شبیه c باشد. بنابراین a و b در ویژگی‌های بیشتری مشترک هستند تا a و c. بدین ترتیب، مفهوم کواين از انواع طبیعی مفهومی سیال است. به طوری که، نه تنها همه مجموعه‌ها انواع طبیعی هستند، بلکه هر مجموعه‌ای که اعضای آن در یک ویژگی مشترک باشد نیز، نوع طبیعی است.^۲

ویژگی‌های طبیعی با استنتاجات استقرائی به دست آمده‌اند؛

به نظر کواين انواع طبیعی حاصل استنتاجات استقرائی ما از ویژگی‌های مشترک در اشیاء است. با وجود این شاخصه، شاخصه اول اعتبار خود را از دست می‌دهد زیرا ویژگی‌های مشترک اشیاء، صرفاً با استنتاجات استقرائی به دست می‌آیند و هر نوع، مجموعه‌ای از اشیاء است که در یک ویژگی مشترکند. به این ترتیب، انواع (مجموعه‌ها) که خود، به نحو استقرائی تولید می‌شوند، دست‌کم منابعی قوی برای معرفت استقرائی ما هستند. این انواع (مجموعه‌ها) به وسیله باهم بودن چندین ویژگی مشترک نشانه‌گذاری می‌شوند. آن‌گاه، بر اساس چنین مجموعه‌هایی می‌توان گفت «امر جزئی a دارای برخی ویژگی‌های مشترک با این مجموعه است.» و بر اساس این حکم می‌توان نتیجه دیگری با این مضمون گرفت که «برخی از ویژگی‌های مشترک در میان اعضای مجموعه مذکور ویژگی‌های بنیادین است.» در عین حال، به منظور حفظ انواع، لازم است مطمئن باشیم که افراد یک مجموعه بیشتر رفتارهای مورد نظر را تکرار می‌کنند یا هرگز برخی رفتارهای دیگر را تکرار نمی‌کنند. آبوید در تقویت این نظر کواين بر آن است که در دیدگاه «ویژگی‌های خوشه‌ای مشترک»، انواع با دسته‌ای از ویژگی‌ها سرو کار دارند. در واقع، این ویژگی‌ها اشیاء را توصیف و انواع را متعین می‌سازند. مثلاً «بیر»، «از خانواده گربه‌سانان» است. بنابراین، ویژگی‌هایی نظیر «گوشت‌خوار بودن»، «مهره‌دار بودن» و «پستاندار بودن» از ویژگی «از خانواده گربه‌سانان بودن»، قابل استنتاج است.^۳

انواع طبیعت در قوانین طبیعت مشارکت دارند؛

1 . Ibid.

2 . Quine 1969: 114-119

3 . Quine 1969: 114-119

4. Boyd 1999: 67-98

سکینه کریمی، امیر احسان کرباسی زاده

با به دست دادن این شاخصه از شاخصه‌های اول و دوم بی‌نیاز می‌شویم زیرا قوت این شاخصه از آنها بیشتر است. به نظر این دسته از فلاسفه که بر محور شباهت‌ها، درصد تبیین انواع هستند، برای آن‌که قوانین صادقی داشته باشیم، لازم است آن قوانین ناظر به دسته‌هایی از اشیاء باشند که دارای ویژگی‌های مشترکند و به روش استقرائی به دست آمده‌اند. مثلاً اگر گزاره «در میان انگشتان پای هر مرغابی پرده وجود دارد.» یک قانون باشد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که «اگر موجودی میان انگشتان پایش پرده‌ای وجود داشته باشد، آن موجود مرغابی است.» و «مرغابی یک نوع طبیعی است.» بدیهی است که در چنین شرایطی دیگر بی‌نیاز از آن خواهیم بود که بیان کنیم ویژگی «پرده‌دار بودن انگشتان پا» با استنتاج استقرائی به دست آمده، در میان اعضاء این مجموعه مشترک است. اعضای یک نوع لازم است صرفاً از یک نوع باشند؛

طبق این شاخصه، هر شیء فقط می‌تواند به یک نوع متعلق باشد. بدین معنا که نمی‌تواند به نوع دیگری تعلق داشته باشند مثلاً اسب فقط بر اساس ویژگی مشترک «اسب بودن» تحت نوع «اسب» قرار می‌گیرد و عضویت او در سایر انواع ممکن نیست.

سنجش شاخصه‌های انواع طبیعی؛ برپایه ویژگی‌های مشترک

به نظر برد برخی انتقادهای به این‌گونه طبقه‌بندی اشیاء وارد است:

الف- برخی ویژگی‌ها، اگرچه بین اعضاء یک مجموعه مشترکند، اما قابلیت آن‌را ندارند که بر اساس آنها اعضاء یک مجموعه تحت یک نوع طبیعی قرار گیرند. مثلاً هرکدام از مجموعه‌های «اشیائی که سفیدند»، «اشیائی که یک کیلو وزن دارند» و «اشیائی که بار منفی دارند»، یک ویژگی واضح و مشترک دارند.^۱ در این مجموعه‌ها اعضا از طریق استنتاج استقرائی، به‌عنوان ویژگی مشترک شناخته می‌شوند. اما به نظر برد، به‌طور شهودی می‌یابیم که از این‌گونه استنتاج‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت که لزوماً چنین ویژگی‌هایی شاخصه‌های مناسبی هستند که اعضاء یک مجموعه به‌سبب آن ویژگی تحت یک نوع به‌خصوص قرار گرفته‌اند.^۲

۱. نمونه‌هایی نظیر آنچه در متن آمده، به وفور می‌توان یافت. مثلاً «مجموعه اشیاء مورد علاقه من» یک نوع طبیعی را نمی‌سازند. زیرا همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، به نظر برد، داشتن یک ویژگی مشترک، اگرچه، شرط لازم است، کافی نیست.

2. Bird&Tobin 2009: URL

به نظر می‌رسد، در موضعی دیدگاه کوااین قابل دفاع است. لیکن، پرداختن به آن مواضع را به فرصتی دیگر وامی‌نهیم.

ب- دیگر آن‌که، در این‌گونه گروه‌بندی اشیاء، امکان قرارگرفتن اشیاء در گروه‌های گوناگون، نامحدود است. زیرا ویژگی‌های منتزَع از یک شیء، محدودیتی ندارند تا بر اساس آن بتوان به ویژگی‌های نهادینه‌شده در یک شیء دست یافت. به‌بیانی دیگر، در طبقه‌بندی اختیاری، میان اشیاء شباهت‌های بسیاری وجود دارد که انتخاب آنها به سلايق و علايق ما بستگی دارد. مثلاً می‌توانیم اشیاء را بر اساس کاری که انجام می‌دهند، نحوه استفاده از آنها یا حتی روابط و نسبت‌هایی که با یک‌دیگر دارند، طبقه‌بندی کنیم. حتی گاهی شباهت مورد نظر می‌تواند صفتی سلبی باشد که حاکی از فقدان امری در مجموعه‌ای از اشیاء است. مثلاً ممکن است اشیاء بی‌رنگ مانند هوا و آب را به دلیل فاقد «رنگ بودن» در کنار یک‌دیگر قرار دهیم. در حالی‌که، به‌طور شهودی می‌دانیم که در طبقه‌بندی اشیاء همواره علايق و سلايق ما تعیین‌کننده نیست.^۱

ج- به نظر برد، گونه‌های بیولوژیکی نمونه مناسبی است که نشان می‌دهند بر اساس استنتاج اسقرائی از ویژگی‌های مشترک، نمی‌توان شرایط عضویت در یک نوع را تعیین نمود. گونه‌های بیولوژیکی تا قبل از داروین، بر مبنای ویژگی‌های مشترک، انواع به‌شمار می‌آمدند اما با شناخت بیشتر از گونه‌ها و به‌خصوص، طرح نظریه تکامل، این تردید در آراء بسیاری از فلاسفه‌ای که در این زمینه پژوهش می‌نمایند، پیدا شد که گونه‌ها همان انواع طبیعی باشند. دلایل آنها به شرح زیر است:

اولاً؛ مجموعه‌ای از ویژگی‌های نهادینه شده در یک گونه شناخته نشده است، تا بر آن اساس بگوییم که دارا بودن آن ویژگی‌ها شرط لازم و کافی برای عضویت در یک گونه است. دلیل این امر آن است که معمولاً یک یا چند عضو فاقد ویژگی شاخصی هستند که ما به‌عنوان ویژگی نهادینه شده آن را در یک گونه در نظر گرفتیم. به‌ویژه آن‌که با تحقیقات علمی این نتیجه حاصل آمده که حتی ویژگی‌های ژنتیکی هم از این امر مستثنی نیستند. مثلاً دانشمندان کشف کرده‌اند که مجموعه کدهای ژنتیکی خاصی که مربوط به یک نوع قورباغه باشد، وجود ندارد.

ثانیاً؛ یک موجود ممکن است دارای همه آن ویژگی‌های شاخص (مورد توافق) از یک گونه باشد ولی در عین حال، عضو آن گونه نباشد. مثلاً موجودی که در سیاره‌ای دیگر زندگی می‌کند و (فاقد تاریخچه تکاملی گونه قورباغه است)، ویژگی‌های شبیه ویژگی‌های مورد توافق قورباغه را در خود دارد اما عضوی از گونه قورباغه‌ها نیست. دلیل این امر

1. Ellis 2002:39

آن است که استقصاء همه ویژگی‌های یک گونه ممکن نیست. پس، عضویت گونه‌ای یک ویژگی نهادینه شده برای یک موجود زنده نیست.^۱

د- قوانین طبیعت که صرفاً از شباهت‌ها به دست آمده، به میزان شناخت ما از آن یک‌نواختی‌ها وابسته است. چنین قوانینی ضروری نیستند. زیرا همان‌طور که گذشت، پیروان این نظریه منکر هرگونه رابطه ضروری بین اشیاء هستند. از این‌رو، نمی‌توان اشیاء را بر این اساس در گروه‌ها و مجموعه‌های ثابت و پایدار طبقه‌بندی کرد. به‌عنوان نمونه، دو گزاره «در میان انگشتان پای هر مرغابی پرده وجود دارد.» و «هر موجودی که میان انگشتان پایش پرده‌ای وجود داشته باشد، آن موجود مرغابی است.» آشکارا به یک میزان معرفت‌بخشند و شایستگی ندارند شاخصه‌ای برای نوع مرغابی تعیین نمایند.

خلاصه آن‌که، به نظر برد و توبین شرایط اول تا سوم، برای عضویت اعضاء تحت یک نوع طبیعی، شرایط کافی هستند. کافی بودن این شرایط بدان معنا است که در صورتی که این شرایط، (در مجموع) وجود داشته باشند، اعضاء یک مجموعه، به‌طور ضروری تحت یک نوع واحد قرار می‌گیرند. اما به نظر می‌رسد، صحیح آن است که بگوییم این شرایط حتی شرایط کافی هم نیستند. زیرا حتی اگر اعضاء یک مجموعه با محوریت ویژگی‌های مشترک از طریق استنتاج استقرائی به دست آمده باشند و در ساختمان قوانین نیز شرکت داده شوند، باز هم نمی‌توان از رابطه ضروری این ویژگی‌ها و اعضاء مذکور سخن گفت. اصولاً بر مبنای ویژگی‌های مشترک و بدون لحاظ ویژگی‌های نهادینه‌شده‌ای در اشیاء، رابطه ضروری بین شیء و ویژگی‌های طبیعی متصور نیست تا بر اساس آن بتوان شاخصه‌هایی عرضه کرد که نشانه طبیعی بودن یک نوع باشند.^۲

نظر برد و توبین درباره شاخصه چهارم آن است که به‌طور شهودی می‌توان بر اساس آن شاخصه، اعضاء یک مجموعه را تحت یک نوع واحد گنجانند. آنها شاخصه چهارم را شرط لازم و کافی برای نوع بودن نوع (مجموعه) دانسته‌اند. در نظر آنها فلاسفه‌ای که چنین شاخصه‌ای را پیشنهاد داده‌اند، با وجود آن‌که، هرگونه ویژگی نهادینه‌شده‌ای را برای اشیاء انکار می‌کنند، ناخواسته در جهت اثبات آن گام برداشته‌اند. در این رابطه،

1 . Bird: 2009 499

2. Mumford: 2004, 17-22

3 . Bird&Tobin 2009: URL

۴ . لازم به یادآوری است که برد در آثار دیگر خود به‌صراحت اذعان می‌دارد که شباهت‌های موجود در بین اشیاء نمی‌تواند دلیل طبیعی بودن تقسیم‌بندی‌های طبیعی باشد. (Bird ۲۰۰۹: ۴۹۹-۵۰۱)

5 . Bird&Tobin 2009: URL

الیس استدلالی را با این مضمون بیان می‌دارد؛ هرگاه ویژگی «اسب بودن» را به‌عنوان یک ویژگی شاخص در نظر بگیریم که اسب‌ها فقط می‌توانند، تحت آن قرار بگیرند و نه نوع دیگری اگر موجودی که من نام آن را *a* می‌گذارم، یک اسب باشد و شکل، رنگ، ساختارهای مولکولی، اتمی و ژنتیکی مجموعه اسب‌ها با *a* یکی باشد، باز هم ممکن است تفاوت‌هایی بین *a* و سایر اسب‌های مشاهده‌شده، در ما این تردید را ایجاد کند که «موجود *a* یک اسب است.»، پس، حکم به گزاره «موجود *a* یک اسب است و تنها متعلق به نوع اسب است و نه نوع دیگری»، مستلزم آن است که به‌طور شهودی بدانیم که همه اسب‌ها، دارای ویژگی «اسب بودن» هستند و تنها تحت این نوع طبقه‌بندی می‌شوند.^۱

ذات‌باوران مدعی‌اند بر مبنای «ویژگی‌های ذاتی» پاسخ‌های درخوری برای تبیین «نوع بودن» و «طبیعی بودن» یافته‌اند. در ادامه، به نظریه آنها در این ارتباط پرداخته می‌شود.

شاخصه‌های انواع طبیعی؛ برپایه ویژگی‌های ذاتی

برخی فلاسفه مانند الیس و کوهن بر مبنای «ویژگی‌های ذاتی» شرایطی برای عضویت اعضاء تحت یک نوع، پیشنهاد می‌دهند. در این ادعا انواع فی‌نفسه ویژگی‌های ذاتی دارند. این شرایط به شرح زیر است:

انواع طبیعی واقعی و مطلق‌اند.

انواع طبیعی اولاً، واقعی هستند زیرا هر یک به‌خودی‌خود، نتایج و آثار واقعی دارند. ثانیاً، مطلق هستند. زیرا واقعاً از یک‌دیگر متمایز هستند و تمایزات آنها وابسته به میزان آگاهی انسان، استعمال و انتخاب وی از آنها نیست. مثلاً تمایز بین فلز آهن و فلز مس واقعی است زیرا هر یک از آنها در معرض هوا دو نوع واکنش نشان می‌دهند و مطلق است زیرا واقعاً این واکنش‌ها متفاوت هستند. پس، واقعی بودن انواع به معنای دارای اثر بودن آنها و مطلق بودن آنها به معنای وابسته نبودن به علایق و سلیق انسانی است.

انواع طبیعی لازم است از یک‌دیگر تمایز مقوله‌ای داشته‌باشند.

به نظر الیس، انواع طبیعی هویاتی هستند که در محدوده این سه دسته از مقولات وجود دارند:

۱) انواع طبیعی جوهری؛ شامل همه جوهرهای شیمیایی، اتم‌ها و مولکول‌هایی که از

آنها تشکیل شده‌اند، ذرات بنیادین مانند الکترون، پروتون و نوترون و همه موضوعات

1 . Ellis 2002: 45

2 . Kuhn 2000 see Bird&Tobin 2009, URL. Ellis, 2002 : 26-27

مادی در جهان که چنین ترکیبی دارند، در زمره انواع طبیعی جواهر(موضوعات) محسوب می‌شوند.

۲) انواع طبیعی رخدادی و فرآیندی؛ این مقوله شامل همه فرآیندهای فیزیکی است که می‌توانند در جهان واقع شوند یا به‌طور بالفعل، واقع شده‌اند. این مقوله با اشیاء متحرک جهان در ارتباط است. هر فرآیندی در جهان از رخدادهایی که در سطوح زیراتمی رخ می‌دهند، تا رخدادهایی مانند بیگ‌بنگ و هابل تحت این مقوله از انواع طبیعی قرار دارند. بر هم کنش‌های شیمیایی، دگرذیسی کرم‌صدپا و تبدیل شدن جنین به انسان، نمونه‌ای از انواع طبیعی رخدادها و فرآیندها هستند. ویژگی بارز این رخدادها و فرآیندها که به نظر الیس انواع طبیعی هستند، آن است که به‌طور آبی رخ می‌دهند و نمی‌توان نقش جواهر را در آنها متعین نمود. به نظر الیس، این رخدادها یا فرآیندها، خود هویتی مستقل هستند و تحت این مقوله قرار می‌گیرند.

۳) انواع طبیعی قوه‌ای(استعدادی)؛ این دسته از انواع طبیعی ناظر بر قوای علی، قدرت‌ها و تمایلات اشیاء است که اشیاء تمایل دارند آنها را از خود بروز دهند. هر شیء دسته‌ای از این تمایلات و قوای علی را در خود دارد. مثلاً «بار الکتریکی منفی» یا «حلالیت آب» از نظر الیس نمونه‌های انواع طبیعی طبایع ذاتی (امور واقع) هستند.

در تقسیم‌بندی مقولات از جانب الیس، در مقولات دوم و سوم نظیر این پرسش‌ها شکل می‌گیرد که آیا این انواع، از جنس ویژگی‌ها هستند؟ اگر این طور است، ارتباط آنها با کلیات چیست؟ کدام ویژگی‌ها مقوله‌ای و کدام یک تمایلی هستند؟ اقسام پاسخ‌های ارائه شده به پرسش‌های بالا در میان فلاسفه، در پذیرش این تقسیم‌بندی از انواع طبیعی مؤثر است. بنابراین، قبول یا رد این شاخصه مشروط به نحوه پاسخ‌گویی به پرسش‌های بالا است.

۱. تمایزات انواع طبیعی یک خصلت درونی است. به نظر ذات‌باوران، ماهیت انواع طبیعی هرگز تحت تأثیر نیروهای خارجی قرار نمی‌گیرد. ممکن است انواع در موقعیت‌های گوناگون تغییر کنند، اما هرگز هویت واقعی آنها بستگی به عوامل خارجی ندارد. برای مثال ماهیت عناصر شیمیایی تحت تأثیر عوامل خارجی نیست. آنها تحت تأثیر محیط و واکنش‌های پیرامون خود قرار می‌گیرند اما این امر باعث نمی‌شود تغییر ماهیت دهند.

تغییر انواع غیرممکن است و آنها در جریانی از تغییرات نمودهای متفاوت پیدا می‌کنند.

هرچند لازم است به این نکته توجه نمود که این مسئله که «انواع تغییر نمی‌کنند»، با این مسئله که «آنها همواره به‌طور درونی این‌همانی می‌یابند»، متفاوت است. ظاهراً مقصود الیس از شاخصه قراردادن «درونی بودن تمایزات انواع»، مسئله اول بوده است. زیرا در مسئله اخیر، گاهی ممکن است اشیاء بخشی از ماهیت خود را از عوامل بیرونی نظیر «منشأ» دریافت نمایند و منشأ یکی از ویژگی‌های ذاتی آنها محسوب شود. بنابراین بهتر است به‌جای استفاده از عبارت مبهم «تمایزات انواع طبیعی یک خصلت درونی است»، بگوییم «انواع طبیعی تغییر ناپذیرند».

۲. انواع طبیعی از نوعی پایگان برخوردارند.

به‌طور کلی، انواع طبیعی دو نوع ارتباط با یکدیگر دارند؛ رابطه علی و ساختاری. رابطه علی مربوط به قوانینی است که انواع در آن مشارکت داده می‌شوند و رابطه ساختاری شامل ارتباطاتی است که انواع از نظر ساختاری با یکدیگر برقرار می‌نمایند. مثلاً ایزوتوپ‌ها، اتم‌ها، مولکول‌ها و مواد تشکیل‌شده از آنها، گرچه هر یک نوع جداگانه‌ای محسوب می‌شوند، اما همه در سلسله مراتب طولی و عرضی کنار یکدیگر قرار گرفته، با یکدیگر رابطه خاصی دارند. به این‌گونه روابط انواع، رابطه «پایگانی» گفته می‌شود.

به‌طور خلاصه، می‌توان گفت پایگان داشتن انواع بدان معناست که انواع به‌طور طولی یا عرضی در کنار یکدیگر قرار گرفته، دارای رابطه علی و ساختاری باهم هستند.

انواع، اغلب، در ساختارهای زیرین جهان، از ماهیت یکسانی برخوردارند. مثلاً مولکول مس ممکن است در ساختمان خود دارای چندین اتم هم‌سان باشد که هویت یکسانی دارند و در سطح زیرین آن، اتم مس دارای هسته‌ای در مرکز و الکترون‌های اطراف آن است. الکترون‌ها و پروتون‌ها نیز همین‌گونه‌اند. در نتیجه، در این انواع، یک عضو می‌تواند جایگزین دیگری گردد. این اعضاء نه تنها همواره نوعی رفتار مختص به ساختار خود دارند، بلکه فاقد ویژگی‌هایی هستند که بتوانند بدان واسطه به شیوه‌های گوناگون عمل کنند. نکته مهم آن‌که، آن‌چه مربوط به ساختار این‌گونه انواع است، از ناحیه «ذات» آنهاست. از این‌رو، آنها را «انواع طبیعی ثابت» می‌نامیم. انواع طبیعی ثابت فقط در سطح بنیادین جهان یافت می‌شوند. پس، انواعی که زیرساخت‌های بنیادین جهان، بر آن استوار است، در یک سطح، در عرض یکدیگر قرار دارند و در سطح دیگر در پایگان طولی مربوط

به همان نوع مشارکت داشته، دارای قوای درونی و قدرت‌های علی خاصی هستند. گاهی نیز میان اعضاء طولی پایگان، که دارای قوه‌های درونی و قدرت‌های علی متغیر هستند، تغییر درونی حاکم است. به این‌گونه انواع، «انواع طبیعی متغیر» گفته می‌شود. این انواع، اغلب در بالاترین سطح سازماندهی پایگانی اتم‌ها و یا زیراتم‌ها قرار دارند. با معیارهایی که در بالا ذکر شد، توده‌های بزرگ مس، کریستال‌های سولفات مس یا تکه‌هایی از فلز مس که از اتم‌های متراکم پدید آمده‌اند؛ از اعضای همان‌گونه انواع طبیعی هستند که اتم مس از آن نوع طبیعی است. آنها ویژگی‌های ذاتی یکسانی دارند. البته در این سطح از جهان، انواع طبیعی در برخی رفتارها به شکل‌های گوناگون عمل می‌نمایند. مثلاً تکه‌های بزرگ مس چنان به هم فشرده‌اند، که حالت ارتجاعی قبلی خود را از دست داده‌اند. بنابراین، همان‌طور که اتم‌ها در جهان زیرین انواع ثابتی هستند، انواع پیچیده‌تر در این سطح از جهان انواع متغیر هستند و این تغییر در آنها درونی است. در انواع پیچیده و متراکم‌شده، قدرت‌های علی و قوه‌های درونی متغیرند، اگرچه همین انواع پیچیده و متراکم‌شده نیز دارای ویژگی‌های ذاتی هستند که همان نوع اولیه، آن ویژگی‌ها را دارند. این انواع ممکن است دارای استعداد‌های دیگری باشد و به‌طور تصادفی و غیرقابل پیش‌بینی رفتارهای دیگری نیز از خود بروز دهند. به همین علت به آنها «انواع متغیر» گفته می‌شود. همان‌طور که مشاهده شد، انواع طبیعی متغیر، نیز در معرض جریانی از تغییرات قرار دارند و نمی‌توان گفت نوع آنها تغییر می‌کند.^۱

سنجش شاخصه‌های انواع طبیعی؛ برپایه ویژگی‌های ذاتی

چنانچه ملاحظه گردید، شاخصه‌های چهارگانه واقعی و مطلق بودن، داشتن تمایز مقوله‌ای، درونی بودن و دارای پایگان بودن، شاخصه‌هایی هستند که برخی ذات‌باوران بر اساس ویژگی‌های ذاتی برای انواع طبیعی مناسب می‌دانند. به عبارت دیگر، این شاخصه‌ها شرایط عضویت افراد طبیعی، را تحت انواع بیان می‌کنند.

در سنجش این شاخصه‌ها، چنین به نظر می‌رسد، شاخص اول شرط لازم و کافی برای تحقق انواع طبیعی است و همین شاخصه ما را از آوردن سایر شاخصه‌ها بی‌نیاز می‌گرداند. زیرا اگر انواع طبیعی دارای ذات واقعی و مطلق باشند، سایر شاخصه‌ها با تعیین آنها معتبر می‌شوند و اگر واقعی و مطلق نباشند، هیچ یک از این شاخصه‌ها، بر آن صدق

1. Ellis2002, 25 & 85.

نمی‌کند. بر این پایه، می‌توان گفت شاخصه اصلی در میان شاخصه‌های مطرح از سوی ذات‌باوران آن است که بگوییم انواع طبیعی واقعاً موجود هستند و وجود آنها مطلق است. به عبارت دیگر، این شاخصه به‌طور ضروری برای تعیین انواع کفایت نموده، شاخصه‌ای مناسب است تا هویت متافیزیکی انواع را بر ما بنمایاند. اما با نگاه دقیق‌تر، این واقعیت آشکار می‌شود که بیان واقعی و مطلق بودن انواع طبیعی برابر با ادعای ذات‌باوران درباره انواع طبیعی است و در بیان این شاخصه، سخنی از ویژگی ذاتی به میان نیامده است. در واقع، این شاخصه از مصادیق انواع طبیعی سخن گفته، یک نوع را به‌طور کلی در نظر گرفته است. در حالی که ادعای ایس و کوهن آن است که شاخصه‌های بالا را بر اساس ویژگی‌های ذاتی معرفی کرده‌اند.

ضمن آن‌که، ایس و کوهن توضیح نمی‌دهند که چگونه به ویژگی‌های ذاتی اشیاء پی می‌برند و یک ویژگی ذاتی لازم است چه خصوصیتی داشته باشد، تا شیئی که واجد آن است، بر مبنای آن، تحت یک نوع واقعی و مطلق قرار گرفته، در اشیاء نهادینه شود. از این‌رو، به نظر می‌رسد، ارزیابی واقعی این شاخصه‌های چهارگانه با به چالش کشیدن این مسئله به انجام می‌رسد که آیا اصولاً می‌توان برای ویژگی‌های ذاتی، خصوصیتی یافت که مشخص‌کننده ذاتی بودن یک ویژگی باشند؟ و اگر چنین خصوصیتی برای یک ویژگی یافت شود، چه ارتباطی میان شیء واجد آن ویژگی و نوعی که آن ویژگی تحت آن قرار گرفته، وجود دارد؟ به نظر برد پاسخ به این‌گونه مسائل صرفاً با بررسی «تمام‌الذات» یک شیء میسر است. در ادامه، مروری کوتاه بر استدلال او در این زمینه خواهیم داشت.

ویژگی‌های ذاتی و ارتباط آنها با انواع طبیعی

پیش از این بیان گردید که نظریه ذات‌باوری مبتنی بر تمایزی است که به لحاظ متافیزیکی میان خصوصیات اشیاء قائل می‌شود و برخی را ذاتی و برخی را عرضی به شمار می‌آورد. شایسته است قبل از پژوهش درباره نظریه ذات‌باوری به یادآوری این نکته بپردازیم که اوصاف ذاتی و عرضی از سه رویکرد تعریف‌گرا، وجودگرا و هویت‌گرا قابل تحلیل و بررسی است و هر یک از این رویکردها مسائل مربوط به خود را در پی خواهد داشت. در رویکرد تعریف‌گرا که رویکردی معناشناختی است، به بررسی اوصاف ذاتی از آن جهت پرداخته می‌شود که در «تعریف» یک واژه به‌کار می‌روند. این در حالی است که در نگاه وجودگرایانه اوصاف ذاتی شرط لازم برای «وجود» یک شیء هستند و بدون آنها

تحقق شیء امکان ندارد و در رویکرد هویت‌گرا، اوصاف ذاتی شرط لازم برای «ماهیت» هستند به طوری که اگر شیء یکی از آنها را از دست بدهد، دیگر همان شیء نخواهد بود.^۱ دو رویکرد وجودگرا و هویت‌گرا مبتنی بر تحلیلی «موجه» از اوصاف ذاتی است. از این رو، این دو رویکرد وجه‌گرا محسوب می‌شوند. غالب مدافعان ذات‌باوری در فلسفه معاصر با این نگاه، به تحلیل اوصاف ذاتی و عرضی پرداخته‌اند. بر این اساس وصف ذاتی، وصفی است که در نسبتی ضروری با شیء قرار دارد و هر شیء از برخی جهات به گونه‌ای است که ضرورتاً بدان نحو است و نمی‌توانست به گونه‌ای دیگر باشد. برخی ذات‌باوران وصف ذاتی را به گونه‌ای شرطی تعریف کرده‌اند:

«F برای a ضروری است اگر و تنها اگر در هر جهان ممکنی a موجود باشد، a دارای F باشد.»^۲

بر اساس این تعریف، اگر شیء a در هر جهان ممکنی وجود نداشته باشد، در این صورت دیگر نمی‌توان از اوصاف ذاتی و عرضی آن در آن جهان ممکن سخن گفت. چنین تعریفی از اوصاف ذاتی، با دیدگاه واقع‌گرایی درباره جهان‌های ممکن سازگار است. درمقابل رویکرد وجه‌گرا، رویکرد فعلیت‌گرا قرار دارد. فاین براین باور است اگر از منظری فعلیت‌گرایانه، جهان‌های ممکن را نسبت به جهان واقع در نظر بگیریم، دیگر شرط «وجود داشتن شیء در هر جهان ممکن»، برای بحث از اوصاف ذاتی و عرضی بی‌معنا است. از همین رو، بررسی حالات شخصی اشیاء از حیثه کار متافیزیک بیرون است.^۳ زیرا همان‌طور که کریپکی می‌گوید، در بحث از اوصاف ضروری و ذاتی نیازی به آن نداریم که از واقع‌گرایی درباره جهان‌های ممکن آغاز کنیم تا لازم باشد، وجود شیء را در همه جهان‌های ممکن مفروض بگیریم. بلکه آغاز آن را از جهان واقع و اشیاء موجود در آن قرار می‌دهیم.^۴

برد مانند فاین و کریپکی بر این باور است که در بررسی وجه‌گرایانه اوصاف ذاتی رویکرد هویت‌گرا بر رویکرد وجودگرا برتری دارد. زیرا همان‌طور که گذشت، در رویکرد وجودگرایانه، اوصاف ذاتی شرط لازم و کافی وجود یک شیء به حساب می‌آیند و به همین دلیل، وضعیت شیء نسبت به ویژگی ذاتی خود، در جهان ممکن که وجود ندارد قابل توجه نیست. اما رویکرد هویت‌گرا، ذاتی یک شیء را وصفی می‌داند که ملاک حفظ این‌همانی شیء در همه جهان‌های ممکن است. در این رویکرد، دیگر بود یا نبود یک شیء

۱. زاهدی ۱۳۸۲، ۲۲۷.

2. Forbes 1985, 3.

3. Fine 1994, 1-2.

4. Kripke 1971, 145-146.

مطرح نیست. به گمان برد، تحلیل کریپکی نیز از اوصاف ذاتی با رویکرد هویت‌گرا قرابت بیشتری دارد. هرچند، به دلیل تشتمت و پراکندگی سخنان وی، رویکرد وجودی نیز در آثار او به چشم می‌خورد.^۱

فاین در پژوهش‌های هویت‌گرایانه خود از اوصاف ذاتی، به این نتیجه دست یافت که ذات هر شیء، از طریق ارجاع به «ماهیت» آن شیء به دست می‌آید و با نوع طبیعی یک شیء مرتبط است. آبرد در تفسیر نظریه فاین، این نکته را بر آن می‌افزاید که در بررسی اوصاف ذاتی یک شیء، که از طریق ارجاع به ماهیت آن شیء به دست می‌آید، توجه به ویژگی‌های ذاتی کافی نبوده، بلکه لازم است «تمام‌الذات» آن شیء در نظر گرفته شود. به نظر او، «تمام‌الذات» یک شیء از طریق ارجاع به ماهیت آن شیء و به واسطه بررسی نوع طبیعی یک شیء به دست می‌آید. به طوری که، نوع طبیعی هر شیء، نشانه «تمام‌الذات» آن است. به عبارت دیگر، «تمام‌الذات» یک شیء، مجموعه‌ای از ویژگی‌های ذاتی آن شیء است، وقتی که آن مجموعه به طور ضروری برای تعیین هویت یک شیء کفایت کند. این مجموعه، دربردارنده ویژگی‌هایی است که یک شیء، به همراه سایر اشیاء هم نوع خود به طور ضروری واجد آنها است. برد این ادعای خود را به شکل گزاره شرطی بیان می‌کند: «اگر شیء a متعلق به نوع طبیعی K باشد، آن‌گاه نوع K یک ویژگی ذاتی برای a است.»^۲

در واقع، در این سطح از ذات‌باوری که مورد نظر برد است تمایز اصلی و قابل توجه میان اوصاف ذاتی و عرضی یک شیء، تمایزی است که میان اوصاف انواع برقرار است. این اوصاف، تمام‌الذات یک شیء را تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب، برای دست‌یابی به تمام‌الذات یک شیء، آنچه مورد تحلیل قرار می‌گیرد، فرد نیست بلکه نوع است. در این صورت، ذاتی یک شیء وصفی است که آن شیء در مشارکت با سایر اشیاء هم‌نوع خود به طور ضروری واجد آن است. برد به منظور اثبات این مطلب که ذات هر شیء با ارجاع به نوع طبیعی (تمام‌الذات) آن شیء به دست می‌آید، نخست، به اثبات این نکته می‌پردازد که امور «ضروری» و «پایدار» قادر نیستند ما را به ویژگی‌های ذاتی رهنمون شوند. آن‌گاه در پی پاسخ به این پرسش که ویژگی‌های ذاتی کدامند، طبق پیشنهاد کریپکی سه عامل «منشأ»،

1 . Bird&Tobin2009,URL.

2 . Fine1994,2-4.

3 . Bird2009, 498.

۴. برخی انواع منحصر به یک فرد هستند و این‌که بحث صرفاً به انواع دارای افراد بیش از یک فرد اختصاص یافته، به طور مسامحی، برای تقریب به ذهن بوده، تنها از جهت اختصاص در ذکر است.

سکینه کریمی، امیر احسان کرباسی زاده

«ماده» و «ذات نوع» را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. دست آخر چنین نتیجه می‌گیرد که با مجموعه اشکالاتی که موارد پیشنهادی به عنوان ویژگی‌های ذاتی با آن مواجه هستند، لازم است با توسل به براهین معناشناختی، در پی مدل متافیزیکی برای کشف انواع طبیعی یا تمام‌الذات اشیاء باشیم. در ادامه، به تحلیل استدلال برد می‌پردازیم.

به نظر برد، ساده‌ترین تقریر از ذات‌باوری که تاکنون ارائه شده، آن است که ویژگی ذاتی F که a دارای آن است برای a ضروری است. به بیان دیگر، اگر a به‌طور ذاتی دارای ویژگی F باشد، ویژگی F برای a ضروری خواهد بود. می‌توان این ادعا را این‌گونه نمایش داد: (علامت \leftrightarrow نشانه ترکیب دوشروطی است، کلمات (possesses) و (essentially) به ترتیب به معنای «دارای» و «به‌طور ذاتی» است و $\Box Fa$ خوانده می‌شود ضروری است Fa).

$(N): a \text{ possesses } F \text{ essentially} \leftrightarrow \Box F a.$

گزاره (N) دارای دو استلزام است. استلزام اول با محوریت «ضرورت» و استلزام دوم با محوریت «پایداری» شکل گرفته است.

استلزام اول: در استلزام اول، گزاره (N) را از راست به چپ می‌خوانیم؛ از $\Box Fa$ نتیجه می‌شود a به‌طور ذاتی دارای F است. برد در تفسیر این استلزام، از استدلال فاین کمک می‌گیرد. به نظر فاین، از $\Box Fa$ نمی‌توان نتیجه گرفت a به‌طور ذاتی دارای F است. زیرا هر امر ضروری لزوماً ویژگی ذاتی شیء نیست. دلیل مدعای فاین وجود موارد نقضی است که در آن موارد، با وجود آن‌که پای یک امر ضروری در میان است، اما این امور ذاتی اشیاء خاصی نیستند. فاین موارد زیر را به‌عنوان شاهد مثال ذکر می‌کند:

الف- رابطه $\varepsilon=2+2$ رابطه‌ای ضروری است اما این رابطه، ذاتی چیزی نیست.

ب- هرگاه یک مجموعه تک‌عضوی در نظر بگیریم که سقراط تنها عضو این مجموعه باشد، عضویت در مجموعه تک‌عضوی برای سقراط امری ضروری است، در حالی‌که، عضویت در مجموعه تک‌عضوی ذاتی سقراط نیست.^۱

از نظر فاین، بدان دلیل عضویت در مجموعه تک‌عضوی، ذاتی سقراط نیست که این‌همانی سقراط وابسته به آن نیست که عضو مجموعه تک‌عضوی باشد. پس، از $\Box Fa$ نمی‌توان

۱. مورد (الف) اشاره به ضرورت گزاره‌ای و مورد (ب) اشاره به ضرورت شیئی دارد. در مورد (الف)، اگر بتوان از ابتناء ویژگی‌های رابطه‌ای، نوعی ضرورت برای اجزاء این گزاره به دست آورد، ذاتی بودن آن ثابت نمی‌شود. مثلاً رابطه $\varepsilon=2+2$ ذاتی هیچ‌یک از اعداد (۲ یا ۴) نیست.

۲. توجه به این نکته لازمست که « $4=2+2$ » (در صورت ابتناء ویژگی‌های رابطه‌ای) و «تک‌عضوی بودن» به ترتیب، ویژگی ذاتی ۲ (یا ۴) و سقراط نیستند، والا لازم می‌آید، هر شیء دارای ویژگی‌های ذاتی بسیاری از این دست باشد.

نتیجه گرفت که a به طور ذاتی دارای F است و لازم است به دنبال خصیصه دیگری باشیم که تبیین‌گر ویژگی‌های ذاتی باشد. همان‌طور که گذشت، از نظر فاین، ویژگی‌های ذاتی به ویژگی‌هایی اطلاق می‌شود که نمایانگر هویت شیء بوده، ماهیت شیء، وابسته بدان باشد. با این وصف، ضرورت یک ویژگی، اگرچه شرط لازم ذاتی بودن آن است، اما شرط کافی برای آن نیست.^۱

استلزام دوم: در استلزام دوم گزاره (N) را از چپ به راست می‌خوانیم در آن صورت، از ذاتی بودن یک ویژگی، ضروری بودن آن را نتیجه گرفته‌ایم. در این استلزام، هرگاه یک شیء دارای یک ویژگی ذاتی است، بدان معنی است که آن ویژگی در شیء، «پایدار» است. بسیاری از فلاسفه بر این امر توافق دارند که برخی ویژگی‌ها در اشیاء، پایدار هستند. یعنی در همه زمان‌ها همراه شیء هستند و تا وقتی که صاحب آن ویژگی موجود است، آن ویژگی همراه آن شیء است. از این رو، آنها پایدار بودن یک ویژگی را دلیل ذاتی بودن آن دانسته‌اند. آبرد در تحلیل این تفسیر نیز، با آوردن موارد نقض درصدد است نشان دهد، «پایدار بودن» یک ویژگی، لزوماً به معنای «ذاتی بودن» آن نیست. این ویژگی‌ها را در نظر بگیرید:

الف- «بودن فرد در اول ژانویه ۲۰۰۸»

ب- «تولد در شهر بستن»

ج- «دگردیسی کرم»^۲

این ویژگی‌ها همواره همراه شیء هستند. بنابراین این‌گونه ویژگی‌ها، ویژگی‌هایی «پایدار» برای اشیاء محسوب می‌شوند. این در حالی است که، اشیائی که دارای این ویژگی‌ها هستند، ممکن است چنین ویژگی‌هایی را از دست بدهند و هم‌چنان موجود باشند. معنای این سخن آن است که با وجود آن‌که این ویژگی‌ها پایدارند، یعنی همواره همراه شیء هستند، اما برای آنها ویژگی ذاتی محسوب نمی‌شوند. مثلاً «بودن اشیاء در اول ژانویه سال ۲۰۰۷»، «تولد جنین در بستن» و «تبدیل کرم صدپا به پروانه» در ماهیت اشیائی که دارای ویژگی‌های «بودن فرد در ژانویه ۲۰۰۸»، «تولد در بستن» و «دگردیسی کرم صدپا» بوده‌اند، دخالتی ندارند. دلیل این امر آن است که شیء با از دست دادن این ویژگی‌ها هم‌چنان همان شیء است. پس لزوماً این‌گونه ویژگی‌ها، ویژگی‌های ذاتی اشیاء محسوب نمی‌شود.^۳ هر چند عکس این قضیه صادق است یعنی می‌توان گفت ویژگی‌های

1. Fine 1994, 6.

2. Ibid.

3. در این مثال «دگردیسی» ویژگی فردی پایدار فرض شده است.

4. Brody 1967: 435-440

سکینه کریمی، امیر احسان کرباسی‌زاده

ضروری ویژگی‌هایی هستند که تا حد پیش پا افتاده‌ای^۱ پایدار هستند.^۲ برد پس از آن‌که، دو ویژگی «ضرورت» و «پایداری» را درباره ویژگی‌های ذاتی مورد سنجش قرار داد، چنین نتیجه می‌گیرد که باید به دنبال راه حل دیگری باشیم تا بتوانیم به ویژگی‌های ذاتی دست‌یابیم. به نظر برد، ایده ارسطو، کریپکی و فاین مشترکاتی دارد که می‌تواند او را به سمت دست‌یابی به ویژگی‌های ذاتی و تمام‌الذات اشیاء رهنمون شود. نقطه مشترک دیدگاه این فلاسفه، آن است که بگوییم شیء با پیدایش ویژگی‌های ذاتی پدید می‌آید و با از بین رفتن آنها دیگر آن شیء نیست. طبق نظر آنها، در ارجاع به ماهیت اشیاء، می‌توان به ویژگی‌های ذاتی دست‌یافت و تنها در آن صورت است که می‌توان گفت اوصاف ذاتی شرط لازم و کافی برای ماهیت شیء هستند. به طوری که اگر شیء آنها را از دست بدهد، دیگر همان شیء نخواهد بود.

در حقیقت، این ایده که اگر شیئی دارای ویژگی ذاتی باشد، آن‌گاه، آن ویژگی برای شیء ضروری است، ایده ارسطو است. تقریر ایده ذات‌باوری نزد ارسطو چنین است:

«در صورتی می‌توانیم بگوییم که ویژگی F برای a ذاتی است که، اگر a به هر دلیلی،

ویژگی F را از دست بدهد، ضروری است a دیگر همان موجود نباشد.»^۳

این موضوع با چنین قضیه‌ای سازگار است که:

«هرگز a، ویژگی F را به دست نیاورده [تا آن را از دست بدهد].»^۴

یعنی اولاً یک شیء، نمی‌تواند همان شیء، باشد و ویژگی‌های ذاتی خود را از دست بدهد. ثانیاً ماهیت یک شیء در ارجاع به نوع طبیعی آن به دست می‌آید.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، استدلال ارسطو با رویکردی وجودگرایانه تنظیم شده است و این اشکال بر آن وارد است که اگر جهان ممکن فرض شود که a در آن وجود نداشته باشد، سخن‌گفتن در آن جهان درباره واجد بودن ویژگی F برای a بی‌معنا خواهد بود یعنی از آن‌جا که مقولات ارسطویی هم توصیف‌گر واقع و هم مقوم مفاهیم‌اند، ویژگی‌های ذاتی، علت وجود یک شیء موجود هستند.^۵ یعنی:

$a \text{ possesses } F \text{ essentially} \leftrightarrow \square (a \text{ loses } F \leftrightarrow a \text{ ceases to exist})$ ^۶

1 . trivially.

2 . Bird2009,498 .

3 . Ibid.

4 . Ibid.

5 . Aristotle1995: 1006a & 1006b

۶. می‌خوانیم فقط در صورتی، به‌طور ذاتی دارای F است که اگر و فقط اگر a، F را از دست بدهد، در آن صورت، ضروری باشد، a موجود نباشد. (Bird 2009:498)

اکنون به سراغ کریپکی می‌رویم. ذات‌باوری کریپکی قرابت زیادی با ذات‌باوری ارسطو دارد زیرا استدلال‌های ذات‌باوران معاصر نیز مانند استدلال ارسطو، این نتیجه را به دست می‌دهد که ذات یک شیء، ماهیت آن شیء را ایجاد می‌کند طبق استدلال کریپکی، برای آن‌که ویژگی F برای a ذاتی باشد، به‌طور شهودی این‌گونه استنتاج می‌کنیم که « a نمی‌تواند فاقد F باشد». اما از آن‌جا که ویژگی مطرح‌شده F در هر موردی امری است که بخشی از ماهیت a است یا مرتبط با هویت a است پس F گزینه مناسبی است که به وسیله آن، به ماهیت یک شیء ارجاع داده می‌شود. یعنی با ارجاع به ماهیت یک شیء می‌توان به ویژگی‌های ذاتی آن شیء دست یافت و ارجاع به ماهیت با نوع طبیعی یک شیء مرتبط است. اکنون این پرسش شکل می‌گیرد که چه چیزی یک «نوع» را «نوع» می‌سازد؟ کریپکی در پاسخ به پرسش بالا سه گزینه را مطرح کرده است؛ منشأ، ماده و ذات نوع. به نظر برد، بررسی هر سه گزینه ما را به این نتیجه می‌رساند که ویژگی‌های ذاتی با ارجاع به ماهیت یا نوع طبیعی یک شیء حاصل می‌شود. در ادامه، هرچند به‌طور مجمل، به استدلال‌های کریپکی و نظرات برد خواهیم پرداخت:

(۱) منشأ: کریپکی در پاسخ به این پرسش وجهی که آیا ممکن است والدین ملکه کسانی نباشند که ما آنها را می‌شناختیم و مثلاً آقا و خانم ترومن والدین وی باشند و در عین حال، این زن، همان زن باشد؟ به این نتیجه می‌رسد که به‌طور شهودی می‌یابیم که نمی‌توانیم تصور کنیم که والدینی که ملکه از آنها متولدشده، همان نباشد. بنابراین منشأ افراد، والدین آنها است که از آن زاده شده‌اند. در یک فرمول عمومی‌تر منشأ هر شخص، تولد از والدینش است و این امر برای او ویژگی ضروری است. یعنی اگر در گزاره (N) ، به جای a یکی از افراد انسان (مانند احمد) و به جای F منشأ انسان را در نظر بگیریم، منشأ انسان برای او ذاتی است. زیرا منشأ او مرتبط با هویت یا ماهیت آن فرد است. در بدو امر به نظر می‌رسد، منشأ به‌طور متافیزیکی با ذاتی که فاین از آن به عنوان استاندارد برای ویژگی‌های ذاتی نام می‌برد، تا حدی منطبق است.^۱

فابس اشکالی به شرح زیر بر استدلال کریپکی وارد کرده‌است. به‌گمان او، طبق نظر کریپکی، در هیچ جهان ممکن دوقلوهای هم‌سان از یک‌دیگر متمایز نیستند و هرچیزی در جهان بالفعل برای یکی از دوقلوهای هم‌سان صادق باشد، برای دیگری هم صادق است. اما به‌طور شهودی می‌یابیم که این‌طور نیست و در جهان بالفعل دوقلوهای هم‌سان، دو

1. McGinn1976: 129-132

سکینه کریمی، امیر احسان کرباسی‌زاده

فرد متفاوت هستند. به نظر برد، با این بیان، فابس به تمایز ذات و ویژگی‌های ذاتی نیز توجه نموده است. به نظر فابس جهان بالفعل، بدون ذوات قابل تصور نیست و ماهیت ذوات با تعیین انواع طبیعی در جهان مرتبط است. او در این باره ایده اسکوت را می‌پذیرد. پیشنهاد دونس اسکوت درباره ذوات آن است که هر فرد یک انیت^۱ دارد مانند «سقراط بودن» برای سقراط. «سقراط بودن» (=ماهیت) سقراط، «انسان بودن» (نوع طبیعی) اوست. یعنی انیت هر فرد، تعیین نوع طبیعی است که آن فرد، متعلق به آن نوع است.^۲ به دیگر سخن، انیت هر فرد، مجموعه‌ای از ویژگی‌های ذاتی آن فرد است، وقتی که این مجموعه به‌طور ضروری برای تعیین ماهیت فرد مذکور کفایت کند.^۳

(۲) ماده: نزد کریپکی، ذاتی بودن منشأ محدود به اشخاص یا حتی سایر موجودات آلی نیست. مثلاً ممکن نیست میزها از مواد گوناگون تولید شده باشند و در جهان بالفعل همچنان یک میز باشند. کریپکی علاوه بر استناد به دلایل شهودی، استدلالی را به شرح زیر ترتیب داده است. کریپکی می‌گوید جهانی را فرض کنید که بسیار شبیه جهان بالفعل باشد. به طوری که تنها تفاوت آن جهان، با جهان بالفعل این است که میز رئیس‌جمهور (که من نام آن را A می‌گذارم)، با میز B که از چوب‌های کشتی نیروی دریایی ساخته شده است، ماهیت یکسانی داشته باشند. به وضوح میز A و میز B متفاوت هستند. حال، جهان سومی را فرض کنید که میز A از کشتی ریاست جمهوری تولید نشده است بلکه از همان ابتدا از کشتی نیروی دریایی ساخته شده است. در آن صورت، آن میز، میز B خواهد بود زیرا میز A، میز B نیست. پس این دو میز، یکی نیستند. بنابراین میز A بالفعل میز رئیس‌جمهور است و نمی‌تواند از هیچ ماده دیگری تولید شده باشد. کریپکی در نگاه نخست، از این استدلال نتیجه می‌گیرد که نوع یا ماهیت افراد به وضوح مرتبط با منشأ آنها است. اما خود کریپکی هم اذعان دارد که ماهیت ماده و نوع افراد از فرض این برهان به دست نمی‌آید و این برهان صرفاً نوعی ماهیت یکسان بین مواد سازنده را ثابت می‌کند. او برای این منظور برهان دیگری اقامه می‌کند. کریپکی می‌گوید دانستیم که میز رئیس‌جمهور از قطعات کشتی ریاست جمهوری تولید شده است و اگر این قطعات از ماده دیگری مانند فیبرهای کارخانه‌ای ساخته شده بود، میز رئیس‌جمهور ماهیت دیگری داشت.^۴

1 . hacceitas

۲ . مجتهدی ۱۳۷۶، ۲۵

3 . Forbes 1985: 99 & 120-140. Bird 2009: 500-501

4 . Kripke 1980: 114

به این ترتیب، به نظر برد، کریپکی راهی برای ذاتی بودن ماده و منشأ متفاوت میزها نیافته است. اگر چه وی به طور شهودی این مطلب را پذیرفت که اگر فیبرهای کارخانه‌ای از ماده واحد یا همان چوب نشأت گرفته باشند (و اگر فرضیه ماهیت یکسان اشیاء با منشأ خود، صادق باشد)، لازم است میز رئیس جمهور از چوب ساخته شده باشد. اما این پرسش قابل طرح است که آیا همواره این طور است؟ حتی اگر این موضوع صادق باشد که میز رئیس جمهور، باید از قطعاتی ساخته شده باشد که آن قطعات از چوب ساخته شده باشند، این پرسش پیش می‌آید که آیا شیء ساخته شده از چوب، لزوماً میز است؟ در پاسخ به این پرسش باید این نکته را در نظر داشت که اگر این عبارت که «ذات، همان منشأ است»، صادق باشد، پس همه میزها باید از چوب ساخته شده باشند. حتی میز رئیس جمهور که از فیبرهای کارخانه‌ای تولید شده است، نباید از فیبرهای کارخانه‌ای تولید شده باشد، بلکه لازم است از چوب تولید شده باشد. در حالی که می‌دانیم این گونه نیست. بنابراین از استدلال کریپکی این نتیجه غیرمعقول حاصل می‌آید که خواه اشیاء از یک منشأ به وجود آمده باشند، خواه از یک منشأ به وجود نیامده باشند، لازم است یک منشأ داشته باشند.^۱

به نظر برد، در نهایت کریپکی خود را در مواجهه با مسئله معتنا به رابطه «ماده» و «ماهیت» می‌یابد که ارسطو نیز با آن درگیر بوده است؛ آیا ماده یک شیء، با وجود تغییرات صورت شیء، تغییر می‌کند. یعنی آیا ماده اولیه میز همواره چوب است و میز ماهیت خود را مدیون ماده خویش است؟ آیا ممکن است ماده تعیین کننده نوع اشیاء باشد، در حالی که با تغییر شیء، تغییر می‌کند؟ در فکر برد، کریپکی به منظور تکمیل ایده خویش درباره منشأ ناگزیر است، مانند ارسطو به «ماهیت» شیء، بیاندهد.^۲

۳) ذات نوع: برای دستیابی به مسئله نوع، کریپکی استدلال خود را با این پرسش آغاز می‌کند. آیا میز می‌تواند این‌همانی خود را حفظ کند بدون این که یک میز باشد. مثلاً رئیس جمهور میز خود را با کمی تغییر، تبدیل به کابینت کرده است. به طوری که اگر بگوییم «کابینت قبلاً میز رئیس جمهور بود»، گزاره صادقی بیان کرده‌ایم. این در حالی است که از استدلال کریپکی درباره منشأ حاصل آمد که منشأ بیان‌گر ذات نوع یک شیء است؛ حال جهان ممکن دیگری را فرض کنید که این کابینت مستقیماً از قطعه‌های چوب ساخته شده باشد، در آن صورت، دیگر صادق نیست بگوییم که «کابینت قبلاً یک میز بوده

1. Bird 2009: 500-502

2. Bird 2009: 502

سکینه کریمی، امیر احسان کرباسی‌زاده

است. ^۱ ظاهراً بر استدلال کریپکی این اشکال وارد است که ذات (ماهیت) منشأ و «ذات نوع» متفاوتند و نمی‌توان گفت ذات نوع، همان منشأ افراد است. حداقل در این مورد شهوداً می‌یابیم که این‌گونه نیست. ضمن آن‌که، همواره دست‌یابی به منشأ اشیاء آسان نیست. پس بهتر است بگوییم این‌همانی اشیاء وابسته به ماهیت آنها است. ^۲

نتیجه دیگری که از این استدلال می‌توان گرفت آن است که نمی‌توان گفت «نوع میز تغییر کرده است.» یعنی با وجود آن‌که میز ماهیت خود را حفظ کرده است، شیء دیگری شده است. پس به نظر می‌رسد که نوع یک شیء، خود «ذاتی» برای نوع منشأ است. به عبارت دیگر، نوع هر شیء، غیر قابل تغییر است و شیء، با از دست دادن شرایط عضویت در آن نوع، ماهیت خود را از دست می‌دهد. در نتیجه، نوع طبیعی یک فرد، ذاتی آن فرد است. نقطه تمایز ذات‌باوری معاصر با ذات‌باوری ارسطو در همین مطلب است. طبق آراء ذات‌باوران معاصر، *a* تا هنگامی که از نوع *K* است، می‌تواند جریانی از تغییرات را در همان حال که عضو نوع *K* است، بپذیرد. کرم صد پا برای تبدیل شدن به پروانه، وجودش را از دست نمی‌دهد. بلکه طبق قوای درونی خود مجبور است که پروانه شود و همان‌طور که یافتن قدرت تولید مثل برای جانداران تغییر نوع نیست، این تغییرات نیز، تغییر نوع محسوب نمی‌شوند. در واقع، به‌طور شهودی متوجه می‌شویم که کرم کامل می‌شود و لازم است مراحل مختلف رشد یعنی کودکی، بلوغ و بزرگسالی را طی کند تا یک پروانه بالغ شود. در نتیجه، «اگر هر *a* متعلق به نوع طبیعی *K* باشد، نوع *K* یک ویژگی ذاتی برای *a* است.» ^۳ در ضمن، این نتیجه نیز از استدلال بالا حاصل می‌آید که یک نوع هرگز به نوع دیگری مبدل نمی‌شود. مثلاً اگر چه، ایزوتوپ‌های طلا متفاوتند، اما «طلا بودن» طلا همچنان حفظ می‌شود. به‌طوری‌که، تغییر ایزوتوپ‌ها، صرفاً جریانی از تغییرات یک نوع را نشان می‌دهد. ^۴ همچنین، وقتی یک گونه، به دو گونه مجزا مشتق می‌شود، اعضای آن گونه‌ها، تحت همان انواع تغییر می‌کنند. از این رو، ذات‌باوران افراد بیولوژیکی را حاصل جریانی از تغییرات گونه‌های قدیمی‌تر می‌دانند و گونه‌های بیولوژیکی را به وسیله سهم بودن در اجداد مشترک طبقه‌بندی می‌کنند. از نظر آنها عضویت یک عضو بیولوژیکی در هر گونه، برای آن عضو، یک ویژگی ذاتی محسوب می‌شود و تکامل گونه‌ها، یک موضوع قابل تکرار، برای تغییر در محدوده جمعیت گونه‌ها است و همین امر باعث تنوع متافیزیکی انواع طبیعی

1 . Kripke 1980: 114-115

2. Bird2009: 503-504

3 . Bird2009: 504

4 . Ibid.

می‌شود. ذات‌باوران در پاسخ به اشکال نام‌گرایان که بر این باورند که افراد بیولوژیکی ساختار درونی مشترکی ندارند، این‌گونه می‌گویند که افراد می‌توانند ویژگی‌های ذاتی خارجی، مانند منشأ داشته باشند.^۱

به موجب آنچه بیان شد، تمایز اصلی و قابل توجه میان اوصاف ذاتی و عرضی یک شیء، تمایزی است که میان اوصاف یک نوع برقرار است و برای دستیابی به تمام‌الذات یک شیء، آنچه مورد تحلیل قرار می‌گیرد، فرد نیست بلکه نوع است و ذاتی یک شیء، اوصافی است که ماهیت یک شیء را می‌نمایاند. اکنون نوبت آن فرا رسیده که به چگونگی ارجاع به یک «نوع طبیعی» نیز اشاره‌ای اجمالی داشته باشیم.

ذات‌باوری انواع طبیعی و این‌همانی‌های نظری

قبل از پرداختن به این مبحث، دانستن این موضوع مناسب است که امروزه، مبحث انواع طبیعی که مورد توجه فلاسفه قرار گرفته است، در حقیقت پرسش از چگونگی ارجاع انواع طبیعی است. نظریه علی ارجاع انواع طبیعی نخستین بار، در ارتباط با ارجاع اسم خاص به وسیله کریپکی و پاتنم ساماندهی شد. این نظریه که در مقابل نظریه روان‌شناختی لاک و نظریه توصیفی فرگه-راسل قرار دارد، در پی معناداری بیرونی برای انواع طبیعی است. تا حدی که می‌توان گفت، بسط تئوری علی ارجاع به انواع طبیعی در تئوری‌های معناشناسانه کریپکی و پاتنم زمینه را برای استنتاج متافیزیکی انواع طبیعی فراهم کرده‌است. کریپکی با نظر فرگه-راسل درباره اسامی خاص و انواع طبیعی به شدت مخالف بود. به نظر او اوصاف به هیچ‌وجه در معانی اسامی خاص اشراب نشده‌اند و در تعیین محکی آن هم نقشی ندارند. در اندیشه وی، اگر اسم خاصی که نام آن را a می‌گذاریم مضامینی را بسازد که نام آن را Φ بنامیم، می‌توانیم نشان دهیم که Φa :

(۱) ضروری نیست؛

(۲) تحلیل‌پذیر نیست؛

(۳) معرفت به آن پیشینی نیست.

زیرا Φ نمی‌تواند معنایی از a باشد و به سایر مصادیق تعمیم داده شود و این امکان وجود دارد که یک امر جزئی a در میان جهان‌های ممکن، فاقد ویژگی‌هایی باشد که آرایش Φ را داشته باشند. نتیجه آن‌که، Φa ضروری نیست و به همین دلیل، معرفت به آن پیشینی نبوده، تحلیل‌پذیر هم نیست. اما طبق نظر کریپکی که یک اسم خاص مانند a دلالت‌گر صلب

1. LaPorte 2004: 94-100

سکینه کریمی، امیر احسان کرباسی زاده

است که در همه جهان‌های ممکن، بر مدلول واحد و ثابتی دلالت می‌کند و امکان دلالت آن بر مدلول دیگری منتفی است، اگر a و b دلالت‌گر صلب باشند و بر مدلول واحدی دلالت کنند، می‌توان گفت صدق « $a=b$ » به‌طور ضروری صادق است.^۱

حال به مسئله انواع طبیعی باز می‌گردیم. نظر کریپکی این است که به‌طور کلی، علم می‌کوشد تا از طریق بررسی ویژگی‌های ساختاری پایه، ماهیت و در نتیجه ذات مطابق یک نوع طبیعی را در قالب قضایای این‌همانی‌های نظری شناسایی کند. قضایای «آب H_2O است»، «عددهای ۷۹ طلا است»، «نور همان جریان فوتون‌ها است» و «گرما جریان مولکول‌ها است» نمونه‌ای از این‌همانی‌های نظری هستند. به نظر کریپکی طرفین این‌همانی‌های نظری دلالت‌گر صلب هستند و صدق آنها ضروری است. با این استدلال این‌همانی‌های نظری به ما می‌گویند که نوات مطابق با انواع هستند. مثلاً ذات آب، H_2O است.

ناگفته نماند که اتخاذ این رویکرد مناقشات فراوانی به‌دنبال داشته است. با این حال، به نظر می‌رسد همان‌گونه که برد می‌گوید، برای ذات‌باوری انواع طبیعی اصولی رواتر از صلب بودن عبارات‌های این‌همانی‌های نظری نمی‌توان یافت.^۲ از این رو، ذات‌باوران معاصر تلاش می‌کنند علاوه بر آن که به‌طور شهودی مدعیات خود را اثبات کنند، مدل متافیزیکی از براهین معناشناسانه عرضه کنند. از جمله این براهین، آزمایش فکری پاتنم است.

پاتنم در جریان آزمایش فکری خود تلاش می‌کند مدل متافیزیکی از برهان کریپکی عرضه کند. پاتنم، در این آزمایش، سرزمین دوقلوی زمین را تصور می‌کند. آن سرزمین بسیار شبیه زمین است و تنها تفاوت آن با زمین در این است که در زمین آب وجود دارد ولی در سرزمین دوقلوی پاتنم جوهری وجود دارد که به‌طور ظاهری شبیه آب است اما ساختارهای مولکولی آن از XYZ تشکیل شده است. اگرچه، XYZ در بسیاری موارد نمود ظاهری آب را دارد، اما آب نیست. این مسئله به‌طور شهودی بر ما روشن است که « XYZ جوهری است که ساختار مولکولی آن با آب متفاوت است. از این رو، جوهر XYZ آب نیست»، اگرچه برهان پاتنم مبتنی بر یک آزمایش فکری است، تأکید آن بر شهود و معنی متافیزیکی است که مستقل از فهم معناشناختی آن است. نتیجه متافیزیکی این برهان آن است که ساختار H_2O به‌طور ضروری، شرط ضروری برای «آب‌بودن» است.^۳ لازم است به این نکته توجه نمود که ملاحظات بومی درباره واژه آب و نوع ترکیب و مسائلی از این قبیل در آزمایش فکری پاتنم تأثیری ندارد.

1 . Kripke 1980: 65

2 . Bird 2009: 505

3 . Putnam 1975: 142-152

همان‌طور که مشاهده گردید، مدل متافیزیکی پیشنهادی برد درباره انواع طبیعی، بر اساس ملاحظات معناشناختی شکل گرفته است. او از این طریق، شرایط طبقه‌بندی اشیاء را تحت انواع بیان می‌کند و با استناد به ماهیت هر شیء، شرایط عضویت در نوع طبیعی آن شیء را می‌نمایاند. از مجموع استدلال برد، می‌توان به شاخصه‌هایی دست یافت که وی برای این منظور بیان داشته است. اکنون به جمع‌بندی این شاخصه‌ها می‌پردازیم.

شاخصه‌های انواع طبیعی؛ برپایه ذات (تمام‌الذات)

همان‌طور که گذشت، طبق نظر برد تمییز ویژگی‌های ذاتی از ویژگی‌های عرضی با ارجاع به تمام‌الذات اشیاء، میسر است. تمام‌الذات هر شیء نیز کشف نوع طبیعی است که آن شیء تحت آن قرار دارد. به سخن دیگر، تمام‌الذات اشیاء، از ویژگی‌های ذاتی انواع به دست می‌آید و دربردارنده مجموعه‌ای از ویژگی‌های ذاتی است که شیء، به همراه سایر اشیاء هم نوع خود، به‌طور ضروری واجد آنها است. محصول این نگاه، آن است که اشیاء به‌منظور عضویت در یک نوع لازم است واجد این مجموعه از ویژگی‌ها باشند. به عبارت دیگر، انواع طبیعی به‌واسطه اشیاء تحت آن متعین می‌شوند. به‌طوری‌که ویژگی‌های ذاتی و عرضی آنها مربوط به نوع طبیعی است که متعلق به آن هستند. ضمن آن‌که، در مبحث ارجاعات معناشناختی لازم است انواع طبیعی در طرفین این‌همانی‌های نظری، هردو، دلالت‌گر صلب باشند. همان‌طور که گذشت، این امر با دست‌یابی به یک ویژگی ذاتی ممکن نیست بلکه به‌واسطه ارجاع به تمام‌الذات (ماهیت) اشیاء به دست می‌آید. به این ترتیب، انواع طبیعی در مدل‌های متافیزیکی استنتاج‌شده از براهین معناشناختی، به ما می‌گویند که نوات مطابق با انواع هستند و صدق این‌همانی‌های نظری در ارتباط با آنها ضروری است.^۱ بر این اساس، می‌توان شاخصه‌های انواع طبیعی بر پایه «تمام‌الذات» اشیاء را به شرح زیر برشمرد:

شاخصه اول: انواع طبیعی واقعی و مطلق هستند؛

شاخصه دوم: افراد تحت انواع طبیعی دارای ذات متعین (تمام‌الذات) هستند؛

شاخصه سوم: انواع متعین از نوعی پایگان برخوردارند؛

شاخصه چهارم: انواع متعین غیر قابل تغییر هستند؛

شاخصه پنجم: انواع متعین تحت مقولات سه‌گانه جای می‌گیرند. (شاخصه مشروط)؛

شاخصه ششم: انواع متعین در طرفین این‌همانی‌های نظری شرکت دارند.

1. Putnam 1975, 192-193.

بر پایه این شاخصه‌ها، می‌توان گفت انواع طبیعی به شکل واقعی و مطلق وجود دارند. زیرا از ارجاع به ماهیت آنها می‌توان پی به واقعیت و اطلاق آنها برد. آنها به واسطه افراد خود متعین می‌شوند و به این ترتیب، این افراد از تمام‌الذات برخوردارند. آنها دارای پایگان بوده، غیر قابل تغییر هستند. به طوری که، تغییرات در درون هر نوع با توجه به ساختار همان نوع صورت می‌گیرد و دست آخر آن‌که، انواع طبیعی در اقسام مقولات قابل طبقه‌بندی بوده و در طرفین این‌همانی‌های نظری مشارکت داده می‌شوند. با این وصف، انواع طبیعی ساختارهایی موجودند و جهان مملو از این ساختارها هم وجود دارد و مسئولیت علم و فلسفه کشف انواع طبیعی موجود در جهان است و هر تحلیلی از قوانین طبیعت لازم است با تحلیل در انواع طبیعی آغاز و انجام پذیرد. انواع طبیعی واقعاً موجود هستند و به‌طور کلی، قوانین به وسیله انواع متعین گشته‌اند. هرچند به این ترتیب، قوانین به دست آمده، از نوعی ضرورت پسینی برخوردارند.

نتیجه‌گیری

از میان سه دسته شاخصه که برای انواع طبیعی ذکر گردید، دو دسته اول به ترتیب، بر اساس ویژگی‌های طبیعی و ویژگی‌های ذاتی به دست آمده‌اند. در بررسی ادعای ذات‌باوران این نتیجه حاصل آمد که ویژگی‌های ذاتی صرفاً با استناد به این‌همانی اشیاء با ذات خود، از ویژگی‌های عرضی قابل تفکیک هستند. بر اساس این مطلب، می‌توان شاخصه‌های شش‌گانه‌ای پیشنهاد کرد تا شرایط دیگری برای تشخیص انواع طبیعی از مجموعه‌ها و طبقات اختیاری تعیین کنند. این شاخصه‌ها عبارتند از: واقعی و مطلق بودن، دارای ذات متعین (تمام‌الذات) بودن، پایگانی بودن، غیرقابل تغییر بودن، تحت مقولات سه‌گانه جای گرفتن و شرکت کردن در طرفین این‌همانی‌های نظری. ■

فهرست منابع

زاهدی، محمد صادق، *ذات باوری از دیدگاه کریپکی و ارزیابی آراء ابن سینا بر اساس آن*، راهنما، سید ضیاء موحد، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۲.
مجتهدی، کریم، *دونس اسکوتوس و کانت به روایت هایدیگر*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

Aristotle, *The Complete Works of Aristotle*, ED. Jonathan Barnes, Princeton: Princeton University press, 1995.

Bird, A. and E. Tobin. "Natural kinds". In E. N. Zalta (Ed.), *Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <http://plato.stanford.edu/> 2008.

Bird, Alexander. "Essences and Natural Kinds" Routledge *Companion to Metaphysics* (eds Robin Le Poidevin, Peter Simons, Andrew McGonigal, and Ross Cameron) Abingdon: Routledge 497–506, 2009.

Boyd, R. "Kinds, Complexity and Multiple Realizations". *Philosophical Studies* 95: 67–98, 1999.

Brody, B. A.. "Natural kinds and real essences". *Journal of Philosophy* 64: 431–46, 1967.

Ellis, B. *Scientific Essentialism*. Cambridge: Cambridge University Press, 2001.

Ellis, B. *The Philosophy of Nature*. Chesham: Acumen; 22-35, 2002.

Ellis, B.. "Physical Realism". *Ratio* 18: 371–384. Reprinted in *Metaphysics in Science*, A. Drewery (ed.), 2006, Oxford: Blackwell: 1–13, 2005.

Fine, K, "Essence and Modality" The Second Philosophical Perspectives Lecture Philosophical Perspectives. 8: 1–16, 1994.

Forbes, G. *The Metaphysics of Modality*. Oxford University Press, 1985.

Hawley, K. J. & Bird. "What are Natural Kinds?." *Philosophical Perspectives*. 25, 1:205-221, 2011.

Kripke, S.. "Identity and necessity". In M. K. Munitz (Ed.), *Identity and Individuation*. New York, NY: New York University Press. 135–64, 1971.

سنکینه کریمی، امیر احسان کرباسی‌زاده

Kripke, S. *Naming and Necessity*. Oxford: Blackwell, 1980.

Kuhn, T. *The Road Since Structure*. Chicago: University of Chicago Press, 2000.

LaPorte, J. *Natural Kinds and Conceptual Change*. Cambridge: Cambridge University Press, 2004.

McGinn, C.. “*On the necessity of origin*”. The Journal of Philosophy 73: 127–35, 1976.

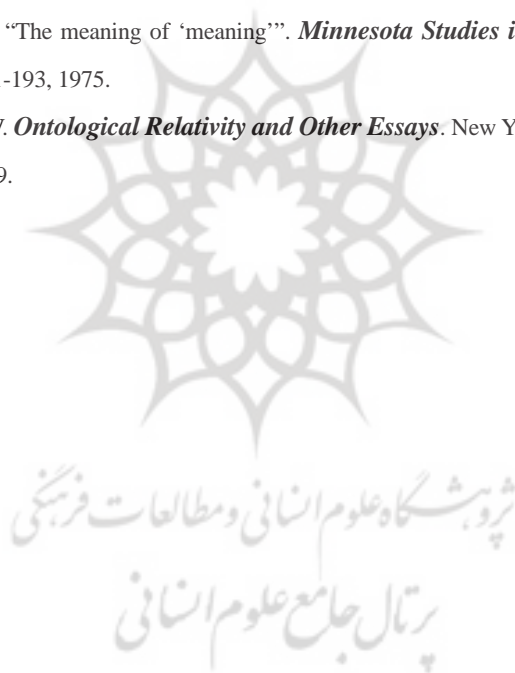
Mill, J. S. *A System of Logic*. London: Longman, 1884.

Mumford. S. *Laws in Nature*, New York: Routledge, 2004.

Putnam, H. *Pragmatism and Realism*, Edited by James Conant and Urszula M. Zeglen. Routledge, 2002.

Putnam, H. “The meaning of ‘meaning’”. *Minnesota Studies in the Philosophy of Science* 7:131-193, 1975.

Quine, W. V. *Ontological Relativity and Other Essays*. New York: Columbia University, Press 1969.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی